

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه- کابل
۱۱ فبروری ۲۰۲۱



یونس نگاه

جمهوری گرگان

قریه ما گرگ داشت. گرگها در تابستان بزها و گوسفندان را شکار می‌کردند و در زمستان که چراگاهها از برف پوشیده می‌شد و بزها و گوسفندها خانه‌نشین می‌شدند، در راه‌ها به کمین مسافران تنها می‌نشستند، گاه به داخل قریه شبخون زده چند نفر را پاره می‌کردند و یکی دو تن را با خود می‌بردند.

در آن زمان، هرکس بروشی برای حفظ مال و جان خود می‌کوشید. کسانی از حاشیه به مرکز قریه می‌کوچیدند، کسانی قریه را ترک می‌گفتند، کسانی دروازه و کلکین خانه‌های خود را محکم‌تر می‌کردند، برخی دور خانه خود دیوار بلندتری می‌ساختند و برخی دیگر از ملای محل تعویذ گرفته به گردن اعضای خانواده و دروازه مال‌خانه می‌آویختند. این تدابیر چندان کارساز نبود. گرگها با تعویذ و بی‌تعویذ مردم را تعقیب و شکار می‌کردند. گرگها باور داشتند که برگزیدگان خدایند، خدائی که برای‌شان شکم و دندان داده و حق درندگی بخشیده است. ساکنان قریه در چشم گرگها، نعمت بودند.

بعد از مدتها، چند آدم زیرک که مال و دارائی بیشتر داشتند به مردم گفتند، شما نیاز به یک اداره مبارزه با گرگان دارید. باید جمهوری مبارزه با گرگان بسازیم. یکی از ما خان جمهوری و دیگران اعضای کابینه شوند. آنوقت ما کاری خواهیم کرد که گرگهای درنده پاسبان رهمه‌ها و خانه‌های‌تان گردند. مردم به دو دسته شدند، تعدادی گفتند اگر گرگها پاسبان شدند باشند، ما خود هرکدام با گرگی مذاکره کرده و آنها را به پاسبانی می‌گماریم. تعدادی اما پشت خان و کابینه‌اش را گرفتند و جمهوری مبارزه با گرگان ساختند. خان گفت برای آنکه گرگها به مذاکره حاضر شوند، برایم قلعه بزرگی بسازید. مردم ساختند ولی گرگها پاسبان نشدند و همچنان به شکار ادامه دادند. خان گفت دسترخوان مرا کلان کنید و هجده نوع گوشت و بسیار سبزی در مینوی قلعه‌ام بگذارید تا بزرگ بنمایم و گرگها حاضر به مذاکره

گردند. مردم گردهای خود را فروختند، بره‌ها و بزغاله‌هایشان را سر بریدند و به دسترخوان خان گذاشتند. کابینه خان چاق‌تر، کلان‌کارت‌تر و تنبل‌تر شد، ولی گرگ‌ها کم نشدند. مردم که در پاسبانی، دهقانی، گل‌کاری و آشپزی خان مصروف شده از کار و زندگی مانده بودند، روزی به تنگ آمده پیش خانه خان تجمع کرده پرسیدند که ای خان حالا که قلعه داری، دسترخوان پر از بونه و کبک و جگر و کله پاچه و قبرغه داری، سرباز و ناظر و دبده داری، چرا گرگ‌ها را مهار نمی‌کنی؟ خان گفت گرگ‌ها مهار شدنی نیستند، در پوست‌شان جن همسایگان بدخواه رخنه کرده و باید سرکوب شوند. کسی پرسید چطور؟ خان گفت با گرگ شدن شما؟ دیگری پرسید ما چگونه گرگ شویم؟ خان گفت قوی‌ترین‌های‌تان را تمرین درندگی می‌دهم تا گرگ‌ها را بخورند. مردم قوی‌ترین جوانان‌شان را از پشت رمه‌ها و روی کردها جمع کرده به خان سپردند تا درندگی بیاموزند و گرگ‌ها را بخورند.

در جمهوری مبارزه با گرگان، آموزش‌گاه درندگی برپا شده بود. با گذشت زمان فرزندان دهقانان، چوپان‌ها، کارگران، معلمان و دکانداران گرگ شدند. گرگ‌ها گاهی همدیگر را می‌دریدند، ولی بیشتر وقت‌ها به دریدن بره‌ها، بزها، کبک‌ها، بونده‌ها، گاوها و آدم‌های قریه مشغول بودند. گرگ‌های کوهی بعد از شکار با بازماندگان سخن نمی‌گفتند و لبان خون‌آلود خود را لبسیده خدای بزرگ و روزی‌رسان‌شان را شکر می‌گزاردند. گرگ‌های جمهوری اما، به بازماندگان شهداء تسلیت می‌گفتند، به آنان گور و تابوت می‌فروختند و از ساکنان قریه مالیات و حمایت طلب می‌کردند.